

سلسه گفت و شنودهایی در مورد

## مباحث بنیادی علوم انسانی

این شماره

### گفتگو با استاد محمد تقی مصباح یزدی

اشاره

حرکتی که دانشگاه امام حسین (ع) در چند ماه گذشته با عنوان "جهاد علمی" آغاز کرده، سخت نیازمند تبیین مبانی علوم، بخصوص در زمینه علوم انسانی و ابعاد مختلف (از قبیل رابطه علم و دین و ...) آن است. پس از تصویب هیأت تحریریه مجله قرار شد سلسه مصاحبه‌هایی با صاحب‌نظران و استادان فن به عمل آید و به عنوان گامی در جهت شتاب بخشیدن به حرکت جهاد علمی در مجله مصباح چاپ شود.

در همین راستا اولین مصاحبه در حضور آیه‌ا... مصباح یزدی انجام شد که به منظور شرکت در سمینار مقدماتی بررسی زندگانی حضرت امام حسین (ع) به دانشگاه امام حسین (ع) تشریف آورده بودند. ضمن تشکر از عنایت خاص ایشان به این مجله امیداست ان‌شاء... در شماره‌های بعدی توفیق یابیم از نظریات صاحب‌نظران دیگر هم بهره مند شویم.

مدیر مسئول، هاشم ندایی

با تشکر از اینکه دعوت ما را برای انجام این مصاحبه پذیرفتید، اولین سؤال این است: تعریف جناب عالی از علوم انسانی چیست و رابطه علوم انسانی با دین و تأثیری که هر کدام نسبت به دیگری دارند به چه صورتی است، موضوع دیگر اینکه ما معتقدیم علوم انسانی رایج در کشور ما، در حال حاضر، با توجه به اینکه ریشه‌های این علوم در جاهای دیگر قرار دارد، پاسخگوی مشکلات جامعه اسلامی ما نیست، حال با توجه به اینکه خصوصاً بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، مباحث زیادی در مورد مسائل علوم انسانی مطرح فرموده‌اید نظر خودتان را در این مورد بیان بفرمایید.

بسم الله الرحمن الرحيم

حتماً توجه دارید که نامگذاریها اساساً قراردادی هستند و یک معیار واقعی تکوینی برای آنها نمی‌توان در نظر گرفت، مخصوصاً در مفاهیم انتزاعی. ظاهراً کسانی که اصطلاح علوم انسانی را وضع کرده‌اند (که گاهی هم علوم اجتماعی را در همان موارد به کار می‌برند) قبلاً دریافته بودند که به جز علوم ریاضی و علوم دقیقه که با تجربیات دقیق و قابل کنترل می‌توان در مورد موضوعات آنها تحقیق کرد و به نتایج اطمینان بخشی رسید، یک سلسله موضوعات و مسائل هم وجود دارند که در حوزه تجربه حسی قرار نمی‌گیرند و ویژگیهای مسائل ریاضی را هم ندارند، این بود که حوزه سومی برای اینگونه مسائل و موضوعات در نظر گرفتند و همه موضوعاتی را که خارج از آن دو حوزه علوم تجربی و ریاضی بود، در این حوزه گنجانده‌اند و آنها را علوم انسانی نامیدند و یا گاهی هم ممکن است به جای آن، علوم اجتماعی را به کار ببرند و به قول ما طلبه‌ها اینگونه اسمها عنوان مشیری است و اینطور نیست که بطور خیلی دقیق بر کلمه انسانی که در این اصطلاح به کار رفته بتوان تکیه کرد. به هر حال ظاهراً به این دلیل که دیده‌اند یک سلسله مسائلی هست که ماهیتاً با مسائل ریاضی و یا علوم تجربی تفاوت دارد، با این عنوان آنها را نامگذاری کرده‌اند. حال اگر ما بخواهیم همین

اصطلاح و نامگذاری را بپذیریم، باید مطابق همین مفهومی که سازندگان این اصطلاح در نظر داشته‌اند، آن را به کار ببریم و منظور از این کار هم تفاهم است؛ یعنی آنها بفهمند که ما چه می‌گوییم و ما بفهمیم که آنها چه می‌گویند، اما اگر ما یک اصطلاحی برای خودمان وضع کنیم و یک معنی و قلمرو خاصی برایش در نظر بگیریم که مورد نظر خودمان است، تفاهمی با دیگران نخواهیم داشت، چون مثلاً "ما وقتی می‌گوییم علوم انسانی، یک چیزی مورد نظرمان باشد و آنها اگر گفتند علوم انسانی، چیز دیگری در نظرشان باشد، دیگر راهی برای تفاهم باقی نمی‌ماند. پس این کاری موجه است که ما هم اصطلاح علوم انسانی را به همان معنایی به کار ببریم که سازندگان آن در نظر داشته، دیگران هم به همان معنی آن را به کار می‌برند. بنابراین، ما هم علوم انسانی را طبق همان تعریفی که آنها کرده‌اند، تعریف می‌کنیم. البته اینکه می‌گوییم طبق تعریف آنها، به این خاطر است که آنها (غربی‌ها) برای علوم انسانی تعریفی دارند، گرچه ممکن است اتفاق نظر کامل بر آن نداشته باشند. بنابراین، مطابق تعریف آنها علوم انسانی علمی است که نه مانند ریاضی تابع قوانین قیاسی است و نه مانند علوم تجربی، قابل آزمایش و کنترل دقیق است تا نتایج قطعی و اطمینان بخش به ما بدهد، چون محور این علوم را بیشتر مسائل انسانی و یا اجتماعی تشکیل می‌دهد، بر همین اساس، اینها را علوم انسانی و گاهی هم علوم اجتماعی می‌نامند.

سؤال - غربی‌ها با تعریفی که خودشان از علوم انسانی دارند، ابزار تحقیق در این علوم را هم مشخص کرده‌اند و حوزه‌های خاصی از رفتارهای ملموس و تجربه پذیر انسان را مورد مطالعه و تحقیق قرار می‌دهند و ابزار تحقیقشان نیز همان نوع از تجربه و آزمایش است که در علوم اجتماعی به کار گرفته می‌شود. حال اگر ما بخواهیم علوم انسانی اسلامی داشته باشیم، از چه ابزار و شیوه‌هایی برای تحقیق باید استفاده کنیم و آزمون‌هایی که دیگران از آن استفاده می‌کنند، آیا برای ما هم قابل استفاده و مفید است؟

جواب - در اینجا ما یک اختلاف مبنایی با بسیاری از غربیان داریم و آن اینکه آیا

خارج از محدوده تجربه‌های حسی هم می‌توان به معرفت‌های یقینی دست یافت یا نه (البته با فرض اینکه در دایره و محدوده تجربیات، می‌توان به نتایج یقینی رسید). کسانی هستند که معتقدند اصولاً "برای رسیدن به حقیقت، ابزاری جز تجربه حسی وجود ندارد و در پاسخ اینکه مسائل مربوط به ریاضیات را، که شیوه تحقیق در آن، حسی و تجربی نیست، چگونه توجیه می‌کنند، تلاشهایی صورت گرفته تا آنها را برگردانند به توتولوژی و معلومات اولی و می‌گویند معلومات جدیدی در اینجا به دست نمی‌آید، بلکه تحلیل همان معلومات اولی است. این تلاشهایی است که صورت گرفته و به نظر ما ناشی از همان گرایشهای، پوزیتیویستی در فلسفه و علم است که در میان غربی‌ها رواج پیدا کرده و گفته‌اند که علم، همان چیزهایی است که با تجربه حسی قابل اثبات باشد. اینها را پوزیتیوگفته‌اند و ماورای اینها را می‌گویند اصلاً قابل اثبات نیست. طبیعتاً چیزی را علم می‌دانند که با تجربه حسی قابل اثبات باشد و به نظر آنها علوم انسانی و مسائل مربوط به آن هم تا جایی که در تیررس تجربه قرار می‌گیرد، علم نامیده می‌شود. اگر همین علوم انسانی، ابعادی داشته باشد که قابل تجربه حسی نباشد، جزء علم خوانده نمی‌شود، لذا روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و ... تا جایی که موضوعاتشان قابل تجربه حسی باشد (مانند رفتارهای ظاهری) علم نامیده می‌شود، در غیر این صورت می‌گویند اینها مسائل متافیزیکی است و ارزش علمی ندارد. خوب ما با اینها اختلاف مبنایی داریم. ما معتقدیم که در بین دانشهای عادی بشر، غیر از راه حس، راه دیگری هم وجود دارد که به همان اندازه روش حسی و حتی بیش از آن، نتایج قطعی می‌دهد و آن، راه عقلی و قیاسی خاصی است که طبق قواعدی که در منطق تبیین شده، می‌تواند به ما نتیجه بدهد؛ نتیجه‌ای که از نتایج علوم تجربی، یقینی‌تر و اطمینان‌بخشتر باشد و ما معتقدیم که بسیاری از مسائل منطق و فلسفه و ریاضیات، از این نوع هستند و روش تحقیق در آنها هم روش قیاسی است و همانگونه که گفته شد، نتایج قطعی هم می‌دهند. البته به شرط اینکه مطابق قواعد مربوط عمل کند، نتایجی قطعی‌تر و یقینی‌تر از شیوه مبتنی بر تجربه حسی به دست خواهد آورد. این مطلب را آن دسته از دانشمندان و فیلسوفان غربی که گرایشهای پوزیتیویستی ندارند و عقلگرا هستند نیز قبول دارند که بسیاری از مسائل، به شیوه تعقلی قابل تحقیق هستند و نتایج اطمینان‌بخش و یقینی هم

می دهند. البته ممکن است صریحاً در گفته‌هایشان چنین چیزی دیده نشود، اما بطور مبنایی می توان گفت با ما موافقتند که می توان به روش قیاسی و تعلق‌ی هم مسائل را حل کرد. تأکید می‌کنم مسائلی را، یعنی برخی از مسائل را، نه همه مسائل را. در عین حال، می توان گفت گرایش غالب و مسلط در محافل و مکاتب علمی و فلسفی امروز غرب همان گرایشهای پوزیتیویستی و مانند آن است، گرچه ممکن است کسانی خودشان را پوزیتیویست ندانند، اما تحت تأثیر همان افکار هستند.

سوال - آیا روش قیاسی را برای تحقیق در مسائل مربوط به علوم انسانی صحیح می دانید؟

جواب - در مورد کل آنچه که علوم انسانی نامیده می شود، خیر، تکیه ما بیشتر بر روی فلسفه است.

سوال - اگر ما تعریف غربی‌ها را از علوم انسانی بپذیریم، آیا می توانیم علوم انسانی اسلامی داشته باشیم و یا همانطور که شیمی و فیزیک و ریاضیات اسلامی نداریم، علوم انسانی اسلامی هم نداریم؟

جواب - این سوال شما دو سه جنبه داشت، یعنی دو سه تا مطلب با هم تلفیق شد: یکی اینکه اگر ما تعریف آنها (غربی‌ها) را از علوم انسانی بپذیریم و بگوییم علوم انسانی یعنی بجز علوم ریاضی و علوم تجربی (یعنی هرچه غیر از علوم ریاضی و تجربی) و یا بگوییم غیر از علوم ریاضی و علوم دقیقه، آیا با آنها مشکلی پیدا نخواهیم کرد؟ جواب این است که نه، به هیچ مشکلی برخورد نمی‌کنیم از اینکه به دسته‌هایی از علوم بگوییم علوم ریاضی، علوم دقیقه، علوم تجربی و به یک دسته از علوم هم بگوییم علوم انسانی. اینها تقسیم موضوعات است. اما اینکه شیوه تحقیق در مورد اینها چیست؟ ممکن است ما یک نظر داشته باشیم و آنها نظر دیگری، ولی تعیین حوزه معلومات به این صورت، اشکالی ایجاد نمی‌کند. البته انگیزه آنها از این تقسیم‌بندی این بوده که آنها معتقد بودند که روش تجربی در اینگونه مسائل ضعیف است و نتیجه قطعی نمی‌دهد، بنابراین باید اینها را از هم جدا کرد. حال ممکن است ما این روش آنها را قبول نداشته باشیم و در بعضی جاها روش دیگری را جایگزین تجربه حسی

کنیم، اما این مانع از آن نمی‌شود که ما سه حوزه برای معلومات قائل باشیم: یک حوزه برای علمی همچون فیزیک، شیمی و مانند آن، یک حوزه برای ریاضیات و علوم دیگر شبیه به آن، و حوزه دیگری هم به عنوان علوم انسانی. اما اینکه آیا روش تحقیق، تنها به روش تجربه حسی منحصر است یا نه؟ عرض کردم که فی‌الجمله کسی این را انکار نمی‌کند که روش تحقیق دیگری هم به نام روش قیاسی در رابطه با بعضی علوم وجود دارد و شاهد این ادعا ریاضیات است. عمده مسائل ریاضیات (شاید بیش از ۹۹٪ آن) اصلاً "به روش حسی قابل اثبات نیست، بلکه به روش قیاسی است. اگر هم در جایی احیاناً از امور حسی کمک گرفته می‌شود، برای تصورات است نه برای اثبات علمی قضیه. قضیه با حس اثبات نمی‌شود، بلکه برای اینکه تصور صحیحی از موضوع ایجاد شود، گاهی از حس کمک گرفته می‌شود؛ مثلاً یک شکل هندسی یا قطر دایره‌ای را رسم می‌کنند، معنای این کار این نیست که با روش حسی قضیه‌ای را اثبات می‌کنند، اثبات قضیه با برهانهای هندسی یا حسابهای استدلالی صورت می‌گیرد. به هر حال این مسأله قابل انکار نیست که روش حل مسائل ریاضی، روش تجربه حسی نیست و لذا اینها (پوزیتیویست‌ها) به دست و پا افتاده‌اند که در این باره چه بگویند؟ تلاشهای زیادی کرده‌اند تا آن را به گونه‌ای حل کنند. بعضی از آنها گفته‌اند: همین که اثرش در امور حسی ظاهر می‌شود و قابل اندازه‌گیری است، کافی است تا گفته شود اینها هم حسی هستند و به شیوه حسی حل می‌شوند؛ مثلاً وقتی ما یک معادله جبری را طبق روش قیاسی حل می‌کنیم و آن را در خارج پیاده می‌کنیم و نتیجه‌ای از آن می‌گیریم و معلوم می‌شود که طبق آن، معادله اینطور می‌شود، همین کافی است که بگوییم این روش حسی است. بعضی هم اصل این قضیه را (که در ریاضیات مسائل حل می‌شود و با حل مسائل، نتایج جدیدی به دست می‌آید) منکر شده‌اند و گفته‌اند اینها توولوژی است و نتیجه‌گیری استقرایی تحلیلی است. اینها البته بحثهای مختلفی است که به این سادگی قابل حل نیستند، اما اینکه ما در مقابل اینها چه می‌گوییم، ما می‌گوییم از نظر روشهای علمی تحقیق، روش قیاسی‌ای که در ریاضیات کاربرد دارد، در جاهای دیگری هم این کاربرد را دارد ولی باز هم تأکید می‌کنم که نه در همه جا، مثلاً برای کشف علت بیماری سرطان، هیچگاه روش قیاسی کاربرد ندارد، اما در مسائل فلسفی چرا. در اثبات وجود

خدا، اثبات روح، اثبات تجرد روح و مسائلی از این قبیل، از روش قیاس برهانی استفاده می‌کنیم و به نتایج اطمینان بخش و یقینی هم می‌رسیم. اختلاف ریشه‌ای دیگری که ما با غربی‌ها (پوزیتیویست‌ها و همفکرانشان) داریم این است که ما راه‌های انسان‌شناسی را به شیوه‌های حسی و عقلی منحصر نمی‌دانیم بلکه ما معتقدیم راه دیگری برای شناخت انسان وجود دارد که استفاده از وحی است که به برخی از انسانها (یعنی پیامبران) مستقیماً افاده علم می‌کند و دیگران هم با اقتباس از آنها و به ضمیمه قیاس عقلی، یعنی بعد از اینکه ثابت شد فردی پیامبر و یا امام است و از گناه و اشتباه معصوم است و خلاف واقع نمی‌گوید، این قیاس عقلی را ضمیمه می‌کنیم به آن مسائلی که قبلاً اثبات شده بود و در پی آن، مطالبی که آن فرد می‌گوید، برای ما یقین آور و مورد اطمینان خواهد بود، البته به شرط اینکه مطالبی که به پیامبر یا امام معصوم منتسب است هم از لحاظ سند و هم از لحاظ دلالت، قطعی باشد. پس راه سومی هم برای شناخت حقایق وجود داد که راه وحی است. از اینجا مسأله دیگری منشعب می‌شود که شما هم در صحبت‌هایتان به آن اشاره کردید و آن روش کاملاً مستقلی است که ما براساس آن، علوم را اسلامی می‌نامیم؛ یعنی علوم موجود را به دو گروه اسلامی و غیر اسلامی تقسیم می‌کنیم. البته بعضی‌ها هستند که می‌گویند همه علوم، اسلامی و غیر اسلامی دارند، مثلاً ریاضیات اسلامی و ریاضیات غیر اسلامی، فیزیک اسلامی و فیزیک غیر اسلامی، هیمنتور شیمی و ... که بنده فکر می‌کنم اینها تا اندازه زیادی نزاع لفظی است، اما خود ما هم فی‌الجمله برخی علوم را به صورت اسلامی و غیراسلامی می‌بینیم؛ مثلاً اقتصاد یا جامعه‌شناسی را، اما علمی همچون ریاضیات را ما اسلامی یا غیراسلامی نمی‌دانیم. حال ممکن است سؤال بشود که دلیل این تقسیم‌بندی چیست، آیا همان اختلاف مبنايي است که گفتیم در معرفت‌شناسی، بین ما و آنها (غربی‌ها) وجود دارد یا دلیل دیگری وجود دارد؟ جواب این است که اسلامی خواندن برخی از علوم، ممکن است جهات مختلفی داشته باشد و همیشه به یک دلیل نباشد. گاهی به این دلیل که یکی از علوم، در یک سرزمین اسلامی پدید آمده و رشد کرده، به آن اسلامی می‌گوییم؛ مثلاً دانشمندان مسلمان در یک کشور اسلامی نظریه‌ای داده‌اند و یا علمی را به وجود آورده‌اند و ما به همین دلیل، به آن نظریه یا به آن علم می‌گوییم اسلامی، یا حتی در

مواردی هم بگوئیم طب اسلامی. به این خاطر که ممکن است یک روش معالجه‌ای در یکی از کشورهای اسلامی ابداع بشود و بعد به جاهای دیگر هم گسترش پیدا کند و به این دلیل ما به آن بگوئیم طب اسلامی. اسلامی بودن در اینجا به این معنی است که این علم یا این نظریه در میان مسلمانان پدید آمده و رشد کرده است. به این معنی کسی اسلامی بودن و غیراسلامی بودن علوم را انکار نمی‌کند، همانطور که مثلاً "ما می‌گوئیم فلسفه اروپایی و فلسفه آمریکایی. امروز هم هر جا که بین فیلسوفان اروپایی و آمریکایی بر سر مسائلی اختلاف نظر وجود دارد، گفته می‌شود این مربوط به فلسفه اروپایی است و آن مربوط به فلسفه آمریکایی. گاهی هم مثلاً" گفته می‌شود فلسفه آلمانی، فلسفه فرانسوی، فلسفه انگلیسی. فلسفه آلمانی گاهی در مقابل فلسفه‌های دیگر قرار می‌گیرد؛ مثلاً" فلسفه آلمانی بیشتر به ایده آلیسم گرایش دارد و یا کاملاً" ایده آلیست است، اما فلسفه انگلیسی به حس‌گرایی یعنی آمپریسم گرایش دارد. به کار بردن کلمه اسلامی برای برخی علوم در این معنی، در واقع مجازی مانند است و بهتر این است به جای آن بگوئیم علم مسلمانها (مثلاً" طب طبیبان مسلمان). گاهی هم وقتی می‌گوئیم اسلامی منظورمان این است که برخی از نظریات علمی را علاوه بر راه حس یا راه عقل، از راه وحی هم می‌توان کشف کرد؛ یعنی ما به غیر از حس و عقل، راه دیگری هم برای پی بردن به حقیقت داریم و آن این است که ممکن است خدا به پیامبری به وسیله وحی، خبری داده باشد و آن خبر به گونه‌ای یقینی به ما رسیده باشد. در اینجا ما اگر عقل و حس خودمان را هم به کار نمی‌انداختیم و یاب‌ه کار انداخته‌ایم ولی به نتیجه قابل قبولی نرسیده‌ایم، همین که برای ما ثابت شد خداوند چنین چیزی را فرموده برای ما اطمینان بخش و یقین‌آور خواهد بود و این یقین، از راه وحی برای ما حاصل می‌شود. اینگونه موارد هم اگر به صورت نظریه‌ای مطرح شد و یا به صورت علمی درآمد، می‌توان به آن گفت اسلامی. البته ممکن است دایره‌اش خیلی وسیع نباشد، اما در همان محدوده خودش به آن می‌گوئیم اسلامی؛ مثلاً" فلسفه اسلامی، یا نظریه طب اسلامی و یا هر علم و نظریه دیگری مثل تاریخ، روان‌شناسی و .... پس در اینجا اسلامی بودن به این معنی است که این مطلب، از طریق وحی که به پیامبر اسلام (ص) فرستاده شده، برای ما یقین علمی حاصل کرده است.



مورد دیگری هم هست که ما در مورد علمی یا نظریه‌ای، اسلامی بودن را به کار می‌بریم به این گونه که ممکن است نظریه‌ای به همان شیوه حسی و یا عقلی اثبات شده باشد، مثلاً دربارۀ آن نظریات مختلفی مطرح باشد که یکی از آنها موافق آن چیزی است که اولیای دین اسلام گفته‌اند. استدلال مسأله از همان روش حسی یا روش قیاسی مربوط به خودش انجام می‌گیرد ولی اتکاء ما به این نظریه به این خاطر است که اسلام این نظریه را تأیید می‌کند و یا اگر هم کسی به آن اتکاء نکند، ممکن است بگوید این یک نظریه اسلامی است؛ یعنی در بین نظریات مختلفی که در این زمینه ارائه شده، مسلمانان با این نظریه موافقت و یا موافقت‌ترند. این هم یک وجه است که به یک معنی برمی‌گردد به همان وجه اول، پس اینکه در موارد مختلفی به بعضی از علوم گفته می‌شود اسلامی، همه جا به یک معنی نیست و ممکن است در هر مورد، منظور خاصی مورد نظر باشد.

سؤال - اگر بین دستاوردهای علوم انسانی با آموخته‌های از طریق

وحی، اصطکاک و اختلافی پیش آید، چگونه باید آن را برطرف کرد؟

جواب - ما معتقدیم شیوه‌های علمی، چه از راه عقل، چه از راه وحی و چه از راه تجربه حسی یقینی، اینها هیچگاه با هم اصطکاک پیدا نخواهند کرد و اگر (به ظاهر) اصطکاک دیده شود، یا به این دلیل است که یکی از این شیوه‌ها درست به کار گرفته نشده و یا در غیر مورد خودش به کار گرفته شده، یا بیش از آنچه که واقعاً بر آن دلالت داشته، برای آن نتیجه تصور کرده‌اند. فرض کنید که ما شخصاً چیزی را تجربه کرده باشیم. خود دانشمندان معرفت‌شناس می‌گویند اینطور نیست که شیوه تجربی همیشه نتایج یقینی ازلی و ابدی داشته باشد. خوب معنای این حرف این است که اگر موردی مشاهده شد که تجربه شخصی ما با گوشه‌ای از دین اصطکاک پیدا کرد، یک احتمالش این است که ما در تجربه‌مان اشتباه کرده باشیم و یا مثلاً ممکن است جایی بین شیوه عقلی با شیوه وحی تضادی دیده شود. این هم از دو حال خارج نیست: یا آن استنباطی که ما از وحی کرده بودیم، نتیجه‌اش یقینی نبوده چون گفتیم استنباط از وحی، جایی نتیجه یقینی می‌دهد که هم سندش یقینی باشد و هم دلالتش. اگر سند قطعی بود ولی معنایش برای ما درست معلوم نبود، یعنی دلالتش قطعی نبود، ما نمی‌توانیم

بگوئیم نتیجه‌ای که ما گرفتیم و آن استنباطی که ما از وحی کرده بودیم، یقینی بوده است. پس هر کدام از نتایج که از روشهای مربوط به خودشان و با در نظر گرفتن شرایط لازم برای ایجاد نتایج یقینی، حاصل شده باشند، اینها تضادی با هم نخواهند داشت. اگر تضادی رخ داد، ناشی از این است که در جایی ضعف و یا اشتباهی وجود داشته است یا در استدلال عقلی ما مغالطه‌ای بوده یا تجربه‌ای که کرده بودیم، شرایط علمی‌اش لحاظ نشده بود و یا نتیجه‌ای که ما از وحی گرفته بودیم درست نبوده؛ یعنی یا در سندش خدشه بوده و یا در دلالتش. این احتمال هم وجود دارد که گاهی در نتایج هیچکدام از طرفین، قطعیتی وجود نداشته باشد؛ مثلاً "اگر می‌بینیم بین وحی و تجربه حسی اختلاف وجود دارد، ممکن است ما هم در نتیجه‌ای که از وحی گرفته‌ایم اشتباه کرده باشیم (به دلیل ضعف در سند یا قطعی نبودن دلالت) و هم در تجربه حسی مان، یا در مواردی که گمان می‌کنیم بین وحی و نتایج استدلال عقلی اختلاف وجود دارد، ممکن است نتیجه‌ای که ما از هر کدام از دو روش گرفته‌ایم اشتباه باشد. بدیهی است که در اینگونه موارد اصلاً نمی‌توان از اختلاف بین دین و علم صحبت کرد، چرا که ما از هیچکدام، نتیجه درستی در اختیار نداریم.

سؤال - به نظر شما دایره و محدوده نظارت و دخالت احکام دین اسلام بر افعال اختیاری بشر تا چه اندازه است و با آیا ما مسلمانان باید معتقد باشیم که اسلام در مورد همه چیز نظر دارد یا می‌توانیم بگوئیم بخشی از مسائل را باید به خود انسانها سپرد، مثلاً "می‌توانیم بگوئیم اسلام در مورد قوانین راهنمایی و رانندگی نظری ندارد و این به خود افراد هر اجتماع بستگی دارد که مقررات راهنمایی و رانندگی خود را چگونه تنظیم کنند ولی در علمی مانند جامعه‌شناسی و یا اقتصاد، اسلام نظر دارد؟

جواب - اسلام در مورد حقایق خارجی، اصالتاً هیچ تعهدی به بیان حقایق عینی ندارد؛ مثلاً "اسلام نیامده که به ما بگوید یک درخت سیب چقدر باید میوه بدهد و شرایط میوه دادنش چیست و یا مثلاً "آیا فلان آب و هوا در بیشتر میوه دادن درخت تأثیر دارد یا نه و یا مثلاً "چه کار کنیم تا درخت میوه بیشتری بدهد. همینطور اسلام نیامده که بگوید بمب اتمی را

چطور باید بسازید. اینها به اسلام هیچ ربطی ندارد. اسلام برای هدایت بشر آمده و آنچه موجب سعادت او می‌شود. اسلام یک سلسله مسائلی است که باید به آنها ایمان و اعتقاد داشته باشیم؛ مانند خدا و قیامت (مبدأ و معاد) و نبوت و مانند آن. بخشی از اسلام هم یک سلسله دستورات عملی است که به رفتار انسان مربوط می‌شود. بخشی هم آموزشهایی است که به سیستم ارزشی اسلام تعلق دارد. البته ممکن است تکفلاً یک مطالبی راجع به اینگونه مسائل گفته شده باشد، اما راجع به افعال انسان، دو نکته را بنده باید عرض کنم: اولاً اینکه ممکن است اسلام خیلی چیزها را گفته باشد که به ما نرسیده است. ما معتقد نیستیم که تمام آنچه بر پیامبر (ص) نازل شده و تمام آنچه که پیامبر و ائمه معصومین علیهم السلام بیان فرموده‌اند، به ما رسیده است. بسیاری از احادیث بوده که به کلی محو شده و از بین رفته و به ما نرسیده است. بنابراین، آنچه که در دست ماست، کل اسلام نیست، ممکن است خیلی چیزها بوده که به ما نرسیده، پس اگر گفته شود که در اسلام همه چیز بیان شده و منظور همین مقدار از اسلام باشد که به ما رسیده و اکنون در اختیار ماست، نه اینطور نیست. بنابراین، هرکسی عارف به اسلام باشد و شناخت عمیق روی اسلام داشته باشد، هرگز چنین ادعایی نمی‌کند. ما از اینکه می‌گوییم اسلام بیان چیزی را فروگذار نکرده، منظورمان این است که اسلام چیزهایی را بیان کرده که براساس آنها، حکم مواردی را هم که بعداً در طول زمان و در هر دوره‌ای و در هر جامعه‌ای ممکن است پیش بیاید، می‌توان تعیین کرد. مسلماً اگر همه آنچه هم که پیامبر اسلام (ص) و ائمه و پیشوایان معصوم بیان فرموده‌اند به ما رسیده بود، باز هم نمی‌شد چنین ادعا کرد که مثلاً "اینکه آیا سوار شدن به هواپیما و قطار جایز است یا نه، جزء تعالیم و آموزشهای دین اسلام است، با اینکه اینها جزء افعال اختیاری بشر است. این نکته مورد ادعاست که در اسلام واقعی، مطالبی کلی گفته شده که با استناد به آنها می‌توان احکام جزئی را استخراج و استنباط کرد و هر کس آگاهتر باشد، بهتر می‌تواند این کار را انجام بدهد. این ادعای ماست و ما خودمان را نسبت به آن ملتزم می‌دانیم. مهم این است که در جایی که خدا و پیغمبر، وظیفه ما را تعیین کرده‌اند، ما دنبال منبع دیگری برای تعیین تکلیف نیستیم؛ یعنی ما برای تنظیم رفتار خودمان، یکبار نمی‌گوییم که چون خدا اینگونه فرموده ما هم این طور عمل

می‌کنیم و بار دیگر همان کار را به گونه دیگری انجام دهیم و بگوییم فلان جامعه شناس اینطور گفته، به گونه‌ای که قول آن جامعه شناس بدون استناد به قول پیامبر و امام، مستقلاً برای ما وظیفه معین کند. ما قواعد کلی از اسلام داریم. ممکن است مواردی را ما خودمان تجربه کنیم یا دانشمندان بیابند و مطالبی را بیان کنند که مصداق آن قواعد کلی را برای ما تعیین کند. آنچه ما به آن استناد می‌کنیم، آن قواعد کلی اسلام است. کمکی که آنها (متخصصان علوم و رشته‌های مختلف) به ما می‌کنند تعیین مصداق برای آن قواعد کلی است. پس اینطور نیست که ما با داشتن اسلام، از همه علوم بی‌نیاز باشیم. حداقل برای شناخت موضوعات، به علوم مختلفی نیاز داریم. همچنین اینطور نیست که با شناختن و فراگرفتن علوم، از اسلام بی‌نیاز شویم، چرا که بیان موضوعات، بدون تعیین حکم، فایده‌ای ندارد. پس اینکه گفته می‌شود اسلام احکام همه چیز را گفته، یعنی به صورت کلی گفته و اگر موضوعاتش دقیقاً تشخیص داده شود، آن حکم اسلام تعیین کننده است.

**سؤال -** اخیراً عده‌ای بحثهایی را به سبک جدید درباره دین و مسائل مربوط به آن، مطرح می‌کنند و مدعی‌اند که این بحثها مانند بحثهای دینی دیگر نیست، زیرا آن بحثها، درون دینی هستند و همیشه هم مطرح بوده‌اند، اما این بحثها بیرون دینی و فرادینی است و براساس همین ادعا، خود را ملتزم به آن قوانین و چارچوبهایی که معمولاً در مباحث مختلف دینی مطرح است، نمی‌دانند؛ به عنوان مثال می‌توان از بحث حقوق بشر و یا انسان شناسی نام برد. به نظر جناب عالی آیا اینگونه مرزبندی اصولاً صحیح است یا خیر و اگر در کل تقسیم‌بندی مباحث را به بحثهای درون دینی و بیرون دینی قبول دارید، بفرمایید ملاک و معیار تشخیص این دو نوع مباحث از یکدیگر چیست؟

**جواب -** ظاهراً با توجه به مطالبی که قبلاً عرض شد، پاسخ کلی این پرسش هم به دست می‌آید. البته برای بررسی دقیقتر این موضوع به فرصت بیشتری نیاز است. ولی پاسخ اجمالی این است که آنچه اصالتاً وظیفه دین است، همان بیان اصول و فروع دین است و این همیشه

بوده و مسأله جدیدی هم نیست و اصلاً "دین یعنی همین اصول و فروع. هیچکس تا کنون نگفته شناختن قورباغه و مار جزء دین است. پس اگر یک وقت داریم بحث می‌کنیم که آیا مار شاختاری در عالم وجود دارد یا نه، این یک بحث بیرون دینی است. البته در مورد همینگونه مسائل هم که بیان آنها جزء وظایف اولیای دین نیست، اگر در متون معتبر دینی، یعنی قرآن و احادیث معتبر، چیزی گفته شد، باید به آن ایمان داشت، اگرچه اینها جزء اصول دین و یا فروع دین نیست. اینجا دیگر نمی‌توان گفت که این مسائل، مربوط به بحثهای بیرون دینی است؛ مثلاً" در قرآن به مناسبتی آمده است که:

والله اخرجکم من بطون امهاتکم لا تعلمون شیئاً سورة نحل آیه ۷۸

بیان این مطلب، جزء وظایف اصلی دین نیست، ولی مطلبی است که به هر حال قرآن فرموده و یا مثلاً:

فانا خلقناکم من تراب ثم من نطفة ثم من مضغة مخلقة و غیر مخلقة ... سورة حج - آیه ۵- تا آخر بیان اینها جزء وظایف دین نیست ولی خدای متعال برای اینکه به ما بفهماند چگونه آفریده شده‌ایم، اینها را فرموده، ولی همین که قرآن این را بیان فرموده، حق است و باید به آن یقین داشت؛ مثال دیگر، داستانهای تاریخی قرآن است. اینکه ابراهیم (ع) چه کار کرده یا هابیل و قابیل که بودند و چه کردند، این جزء وظایف اصلی دین نبوده که اینها را برای ما بگوید و جزء اصول و فروع دین هم نیست که حتماً باید آنها را بدانیم، ولی همین که دانستیم قرآن اینها را فرموده و تأکید کرده که اینها حق است دیگر ما نمی‌توانیم بگویم اینها افسانه و داستان و اساطیر است. قرآن می‌فرماید: و اتل علیهم نبأ ابنی ادم بالحق - سورة مائده آیه ۵- خداوند می‌داند که یک روزی برخی از مردم خواهند گفت این داستانهای قرآن اساطیر است. واقعاً حضرت آدم (ع) دو پسر به نام هابیل و قابیل داشته و داستان آنها یک واقعیت عینی بوده، اسطوره نیست. پس این راهم باید قبول کرد، گرچه جزء اصول دین نباشد. واقعاً همینطور بوده که حضرت آدم (ع) دو پسر به نامهای هابیل و قابیل داشته که یکی از آنها دیگری را کشته است و این افسانه نیست. این را باید قبول کرد گرچه جزء اصول دین نباشد. وقتی قرآن می‌فرماید و تأکید می‌کند که این حق است، ما باید به این اعتقاد داشته باشیم. در اینگونه موارد، هر نظری که مخالف نص قرآن و یا حدیث معتبر باشد مورد قبول نیست و

هرچه هم که دانشمندان بگویند، برای ما ارزشی ندارد، چرا که در علوم، احتمال اشتباه وجود دارد ولی در قول خدا و پیغمبر و امام، احتمال اشتباه وجود ندارد. باز هم تأکید می‌کنم به شرطی که در آیات و روایات، با سند و دلالت قطعی، ثابت شده باشد.

سؤال - معمولاً اینگونه تقسیم‌بندی (تقسیم‌بندی مباحث به درون

دینی و برون دینی) برای خارج کردن برخی از مباحث است.

جواب - گرایشهایی که اخیراً در جامعه ما پیدا شده، در زمانهای قبل، در اروپا وجود داشته و شاید دو قرن سابقه داشته باشد، ممکن است برای ما تازگی داشته باشد، بروز اینگونه مباحث در غرب، ناشی از بروز تضاد و اختلاف بین معارف دینی مذهب ساختگی و یا تحریف شده مسیحیت با علوم و دستاوردهای جدید آن بود. فیلسوفان و متفکران غرب وقتی می‌گویند مذهب، منظورشان همان مسیحیت کلیسایی است. وقتی هم که می‌گویند علوم، همان چیزهایی است که در آزمایشگاه‌ها به آن رسیده‌اند و بعد می‌گویند مذهب با علوم تضاد دارد. از زمان رنسانس به بعد، این مسائل زیاد در غرب مورد بحث قرار گرفته و در مورد اینکه برای حل این اختلاف، چه باید کرد، راه‌های مختلفی مطرح شده است. بعضی از راه‌ها همینهایی است که این روزها در جامعه ما هم مطرح می‌شود؛ مثلاً "اینکه دایره دین باید محدود بشود. دین منحصر به بعضی چیزهاست. چیزهایی که مربوط به دین نیست، نباید به آن تحمیل کرد و یا اصلاً" ممکن است کم کم به این نتیجه برسیم که دین مال زمانی بود که هنوز عقل بشر ضعیف بود. کسانی در میان ما همین حرفها را زده‌اند و یا مثلاً "می‌گویند اصلاً" زبان دین یک زبان اسطوره‌ای است یا مثل شعر است و مفاهیمی که در آن به کار رفته اصلاً" مفاهیم واقعی نیست و از این قبیل. اینها راه‌هایی است که صدها سال است کشیهای مسیحی آن را تجربه کرده‌اند تا خود را از این تضاد بین دین و علم نجات دهند. اما دین ما مانند دین تحریف شده مسیحیت نیست که انباشته از خرافات باشد و احتیاجی هم به این راه‌ها ندارد و ثانیاً خیلی از این راه‌ها به نفی مطلق دین منتهی می‌شود؛ مثلاً "اگر ما بگوییم برداشت از دین، تابع شرایط زمان و مکان است و نیز تابع سوابق ذهنی افراد است؛ یعنی هر کسی می‌تواند مطابق سوابق ذهنی‌ای که دارد چیزی از دین برداشت کند و یا اینکه اصولاً" هیچ معرفتی بدون سوابقی از معلومات

دیگر نمی توان داشت و هیچ مرزی هم برای این برداشتها وجود ندارد، بین نفی و اثبات همه گونه تحولی ممکن است رخ بدهد، یا مثلاً "ممکن است کسی برداشتش از مفهوم توحید این باشد که واقعاً خدا یکی است و کس دیگری هم ممکن است برداشتش این باشد که خدا هزار تاست، یکی ممکن است برداشتش از معارف دینی این باشد که ماورای ماده هم حقیقتی وجود ندارد و اینها حرفهایی است که در بین خود ما گفته شده و شعر نیست. واقعاً کسانی این حرفها را گفته اند و ما با گوش خودمان شنیده ایم. کسانی گفته اند معانی آیه اینما تولوا فثم وجه الله یعنی خدا همین طبیعت است، چون ما وقتی به اطرافمان نگاه می کنیم، غیر از طبیعت چیزی نمی بینیم و قرآن هم می گوید اینما تولوا فثم وجه الله، پس معلوم می شود که خدا همین طبیعت است. متأسفانه قبل از پیروزی انقلاب، شخصی در یکی از محافل علمی اسلامی (بهتر است بیشتر پرده برداری نکنیم) برای جمعی از دانشجویان مسلمان گفته بود که خدا یعنی همین قوانین ریاضی! می گفت مگر نمی گوید که خدا یعنی وجود بی نهایت، ازلی و ابدی؟ خوب قوانین ریاضی همه این ویژگیها را داراست: هم بی نهایت است، هم ازلی و هم ابدی است! پس منظور از خدا همین قوانین ریاضی است. کار به اینجاها می کشد. این در واقع معنایش یعنی نفی دین. دینی که براساس آن، هم بتوان گفت خدا یکی است، هم بتوان گفت هزار تاست و هم بتوان گفت اصلاً" خدایی نیست و در عین حال، همه اینها را نوعی برداشت از دین به حساب آورد و به رسمیت شناخت، یا مثلاً "بتوان گفت برداشت من از دین این است که نماز صبح دو رکعت است ولی کسی دیگر می تواند برداشتش این باشد که نماز صبح دو هزار رکعت است و تشخیص دیگری هم می تواند برداشت کند که اصلاً" نماز واجب نیست چون هیچ مرزی وجود ندارد. قرار شد همه گونه برداشت آزاد باشد. اگر کسی برداشتش از عبارت اقم الصلاة این بود که اصلاً" نباید نماز خواند و منظور از اقامه ای که در اینجا آمده چیز دیگری است؛ مثلاً" ناد علی بخوان که پدر جد نماز است، این هم یک برداشت است دیگر. خوب هرکسی مطابق سابقه ذهنی خودش، یک چیزهایی از دین برداشت می کند. اینجا است که ما می گوئیم اگر می خواهیم دین داشته باشیم باید بپذیریم که دینی هست و اصول ثابتی دارد. اگر می گوئیم دینی هست و برحق هم هست و باید به آن ایمان داشت، باید بدانیم که چیست و محدوده اش

کجاست؟ بالاخره یک محدوده‌ای باید داشته باشد. اگر هیچ محدوده‌ای نداشته باشد و این انعطاف و قابلیت را هم داشته باشد که همه چیزش را بتوان به کلی عوض کرد، و باز هم بتوان به آن گفت اسلام، این با بت پرستی چه فرقی می‌کند؟ اصلاً ما از چه چیزی می‌خواهیم دفاع بکنیم؟ چیزی که ممکن است یک روز بعد شکل دیگری پیدا کند، چه دفاعی می‌توان از آن کرد؟ اینها در واقع انکار دین و وحی است و در اصل کسانی به اینگونه مسائل دست یازیده‌اند که خواسته‌اند به خاطر منافعشان اسمی از دین بماند گرچه همه چیزش عوض بشود. احتمالاً مانند بعضی از کشیشها و اینها هم دارند از آنها اقتباس می‌کنند و یا برای فریفتن مردم می‌خواهند اسمی از دین باشد؛ یعنی خودشان ممکن است به دین و خدا و وحی اعتقادی نداشته باشند. می‌خواهند یک عده‌ای را گول بزنند؛ یعنی می‌بینند مردم مسلمانند و حاضر نیستند دست از دینشان بردارند، می‌گویند اسلام هست ولی عوض می‌شود، تعریف جدیدی از اسلام باید ارائه داد و این چیزی است که در عصر اخیر، تا آنجایی که من به خاطر دارم، اولین بار آقای آخوندزاده این را مطرح کرد. گفت باید یک پروتستانیزم اسلامی ایجاد بشود. قالبها و الفاظ دینی بماند ولی مفاهیم عوض بشود. نگوییم که خدا و پیغمبر و اسلام و دروغ است (که حساسیت ایجاد شود) بلکه مفاهیم را عوض کنیم. تا آنجا که من به خاطر هست، اولین بار این آقا چنین مسأله‌ای را مطرح کرد. البته در جاهای دیگر، قبلاً کسان دیگری همین مطالب را گفته بودند. شاگردان خوبی هم این آقا تربیت کرده که الان همین حرفها را می‌زنند. البته ممکن است مستقیماً نزد ایشان درس نخوانده باشند ولی از بیانات ایشان استفاده می‌کنند و راه ایشان را ادامه می‌دهند. احیاناً همینها هم این حرفها را زده‌اند که باید قالبها را حفظ کرد و محتویات را عوض نمود.

سؤال - به نظر شما شیوه مبارزه با اینها چگونه باید باشد؟

جواب - ان شاء الله... خداوند توفیقی بدهد که من و شما بشینیم و فکر کنیم و راهی را پیدا کنیم.